



بحران اخلاق مدنی و توسعه‌نیافتگی در اندیشه داستان‌نویسان عصر پهلوی دوم (با تأکید بر آثار محمدعلی جمال‌زاده و صادق چوبک)

هادی صادقی اول^۱، علی امری صاحبی^۲

چکیده:

یکی از مولفه‌های تاثیرگذار بر فرآیند توسعه، وجود بایسته‌های مرتبط با اخلاق مدنی در بین شهروندان و در مناسبات آنها با دولت تصور می‌شود. یعنی هر چقدر اخلاق مدنی در بین شهروندان نهادینه شود و در گستره نهادهای دولتی یک جامعه تسهیل شود، بسترهای تحقق توسعه فراهم می‌گردد. با توجه به این ملاحظات این پژوهش به شیوه توصیفی/تحلیلی، درصدد واکاوی این مساله است که در عصر پهلوی دوم و در رمان‌های محمدعلی جمال‌زاده و صادق چوبک، فقدان یا کم‌رنگ بودن اخلاق مدنی در بین مردم و در نهادهای دولتی، چگونه جامعه‌ای نامتوازن و غیر توسعه‌یافته را در ذهن این داستان‌نویسان تداعی کرده است؟ یافته‌های پژوهش نشانگر آن است که در محتوای داستان‌های جمال‌زاده و چوبک، فقدان اصولی چون رعایت حقوق شهروندی، بی‌توجهی به حریم خصوصی دیگران و وجود رانت و ملاحظات خانوادگی در سیستم سیاسی عصر پهلوی دوم که البته عمدتاً تحت تاثیر مشکلات اقتصادی بوده، به عنوان چالش‌های اخلاق مدنی و به تبع آن توسعه‌نیافتگی جامعه ایرانی قلمداد شده است.

واژگان اصلی: اخلاق مدنی، ادبیات داستانی، توسعه‌نیافتگی، جمال‌زاده، چوبک.

مقدمه

«اخلاق مدنی» که برخی از آن با عنوان «اخلاق شهروندی» هم یاد می‌کنند، مقوله‌ای است که انسان‌ها برای پیشبرد امور اجتماعی، سیاسی و اقتصادی خود در نظر گرفته‌اند. خصوصاً اینکه به مرور رشد اجتماعات و به خصوص به وجود آمدن شهرنشینی و پیشرفت صنعت، باعث شد اخلاق مدنی ابعاد پیچیده‌تری بگیرد و دایره بزرگی از رفتارها و هنجارها را شامل شود. به طوری که امروزه اخلاق مدنی یکی از اجزای جدانشدنی در رشد و توسعه ملل جهان به شمار می‌رود.

در همین راستا در متون دینی و نظریات علمی هم بر رعایت اخلاق اجتماعی و مدنی توصیه شده است. مثلاً برخی پژوهشگران دینی، با استناد به چند منبع مختلف، فلسفه نزول پیامبر مکرّم اسلام (ص) را تحقق اخلاق در بین امت اسلامی بر شمرده‌اند (نک به مهجور، ۱۴۰۱: ۷۹-۷۸). و برخی نیز یکی از علل اهمیت رعایت حق الناس در متون دینی را ناظر بر تحقق ضوابط اخلاقی مدنی نظیر ایجاد صمیمیت و رفاقت بین انسان‌ها، از بین رفتن تیرگی‌ها و فاصله‌ها و حل بسیاری از مشکلات بین افراد جامعه می‌دانند (قلی‌پور پهنه‌کلائی، ۱۴۰۳: ۵۲۵).

از طرف دیگر در برخی نظریات توسعه نظیر «مکتب نوسازی» اگرچه ابعاد مختلف توسعه مورد نظر بوده است؛ اما در بطن خود به مساله اخلاق مدنی شهروندان توجه داشته‌اند. مثلاً در مکتب نوسازی که توسط متفکرانی چون «تالکوت پارسونز» مطرح شد، اعتقاد بر این است اگر شیوه زیست اخلاقی و اجتماعی شهروندان یک کشور از رویکردهای سستی به سمت رویکردهای مبتنی بر اخلاق حرفه‌ای و تخصصی و پذیرش اخلاق تقسیم کار اجتماعی حرکت کند، آن کشور می‌تواند توسعه یابد. (Parsons, 1951) همچنین دانیل لرنر (دیگر متفکر حوزه توسعه) معتقد است جامعه برای اینکه توسعه یابد، باید جامعه مشارکت جو و انسان نو را تجربه کند و او انسانی است که دارای توانایی همدلی زیاد با هم‌نوع است. انسانی که در جامعه در حال توسعه شخصاً تحول می‌پذیرد و با اتکا به شخصیت خاص خود، جامعه را به حرکت وامی‌دارد و لذا دارای توانایی خاص در همدلی است (لرنر، ۱۳۸۳) پرواضح است که ایجاد همدلی مستلزم شکل‌گیری نوعی اخلاق جمعی برای تحقق توسعه و پیشرفت می‌تواند ارزیابی شود.

با توجه به این مسائل، در این نوشتار برآنیم به دیدگاه‌های دو نفر از داستان‌نویسان ایرانی (سید

1. Civil Ethics.
2. Modernization.

محمدعلی جمالزاده و صادق چوبک) رجوع نموده و از زاویه دید آنان نشان دهیم که چگونه فقدان اخلاق مدنی در عملکرد نظام سیاسی مستقر در عصر پهلوی دوم و نیز در روابط بین ایرانیان آن دوره، چشم‌انداز توسعه را در ذهن این داستان‌نویسان کمرنگ نشان می‌دهد. در اینجا علت انتخاب جمالزاده، آن است که علاوه بر اینکه وی پدر داستان کوتاه فارسی می‌باشد؛ به‌عنوان یکی از آغازگران سبک واقع‌گرایی (رئالیسم) در ادبیات فارسی شناخته می‌شود. ضمن اینکه تنوع آثار او گویای تبهر او در داستان‌نویسی است که شامل آثاری چون مجموعه داستان یکی بود یکی نبود (۱۳۰۰)، دارالمجانین (۱۳۲۰)، رمان راه آب‌نامه (۱۳۲۶)، هزارپیشه (۱۳۲۶)، مجموعه تلخ و شیرین (۱۳۳۴)، سروته یک‌کریاس (۱۳۳۵)، مجموعه کهنه و نو (۱۳۳۸)، خلیقات ما ایرانیان (۱۳۴۳)، قصه‌های کوتاه برای بچه‌های ریش‌دار (۱۳۵۲) و قصه ما به سر رسید (۱۳۵۷) می‌باشد. از بین آثار فوق سه مجموعه داستانی «راه آب‌نامه»، «مجموعه کهنه و نو» و «خلیقات ما ایرانیان» به عنوان آثار منتخب مرتبط با این پژوهش انتخاب شد.

صادق چوبک نیز نویسنده چیره دست دیگر عصر پهلوی دوم است که فعالیت ادبی خود را از دهه ۱۳۲۰ و با نگارش دو مجموعه داستان کوتاه «خیمه‌شب‌بازی» و «انتری که لوطیش مرده بود» آغاز کرد و بویژه در دهه ۱۳۴۰، علاوه بر چاپ دو مجموعه داستان کوتاه «روز اول قبر» و «چراغ آخر»، دو رمان «تنگسیر» و «سنگ صبور» را نیز منتشر کرد. سبک ادبی او نیز در عصر پهلوی دوم بسیار مورد توجه قرار گرفت و خوانندگان ادبی زیادی را به سمت خود کشید. در این پژوهش دو داستان منتخب خیمه‌شب‌بازی و سنگ صبور مورد نظر قرار گرفته است.

به هر روی با توجه به اهمیت آثار ادبی این دو، این پژوهش از لابلای داستان‌های منتخب آنها، سعی بر آن دارد که چالش‌های اخلاق مدنی در ایران عصر پهلوی دوم را در روابط شهروندی و روابط آنان با نهادهای دولتی به ترسیم بکشد. به نظر می‌رسد همین چالش‌ها، بخشی از تاریخ کمتر شنیده شده علل پیروزی انقلاب اسلامی ایران نیز می‌تواند باشد.

۱. بستری‌های مفهومی و نظری پژوهش

۱-۱. اخلاق مدنی و جایگاه آن در حوزه جامعه و عملکرد دولت

معمولاً اخلاق مدنی یا اخلاق شهروندی به آن دسته از بایدها و نبایدهایی گفته می‌شود که بتواند معیارهایی برای ارزیابی اعتبار اخلاقی برای مضامین حقوق اجتماعی افراد فراهم نماید و حتی

بتواند هدایت‌گر نهاد قانون باشد. (Cortina, 2000) با این حال به لحاظ زمانی، برخی معتقدند اخلاق مدنی آن نوع اخلاقی است که به ارزش‌ها و هنجارهای حیات اجتماعی انسانها در دوره‌ای از تمدن مربوط می‌شود که شهرنشینی در آن غلبه یافته است و ناظر بر اخلاق همزیستی انسان‌ها بوده است. (صباغ، راد و رهنمایان، ۱۳۸۹: ۶۶) متناسب با این تعریف، بارزترین وجه اخلاق مدنی در روابط بین شهروندان، احترام به حقوق مادی و معنوی هم‌نوع است. اما در این خصوص مسئولان نیز وظایفی بر عهده دارند. همچنانکه در تعریفی دیگر اخلاق مدنی یا شهروندی، مجموعه‌ای از قوانین و عرف اجتماعی است که برای مدیران شهری و شهروندان این امکان را فراهم می‌کند تا در شهرها یک حیات هماهنگ و بی‌تنش داشته باشند و به توسعه پایدار برسند. (بهشتی، عابدینی و پورجلی، ۱۳۹۹: ۲) بدین ترتیب پرواضح است که متناسب با این تعاریف، غیر از روابط شهروندان با یکدیگر، نقش نهادهای دولتی نیز در تحقق اخلاق مدنی اهمیت خواهد یافت؛ چرا که اگر دولت را به عنوان مجموعه‌ای از سازمان‌ها در نظر بگیریم، اخلاق در سازمان‌ها به عنوان سیستمی از ارزش‌ها، بایدها و نبایدها تعریف می‌شود که ارزیابی شهروندان از نیک و بد سازمان بر اساس آن مشخص می‌شود. بر همین اساس مباحث اخلاقی یکی از چالش‌های عمده سازمان‌ها است که با پیچیده شدن سازمان‌ها و افزایش برخی فعالیت‌های غیرقانونی در محیط کار، بیشتر مورد نظر مدیران می‌تواند قرار بگیرد. (مشهدی عباسی، بخشایش اردستانی و ابوالفضلی کریزی، ۱۴۰۳: ۱۸۶)

بدین اعتبار در کشور ایران نیز متناسب با چنین رویکردی، نهادها و نیروهای دولتی موظفند هم طبق مبانی شرعی و هم طبق اصول قانونی، ملاحظات مربوط به اخلاق مدنی که وجه بارز آن مسئولیت‌پذیری و توجه به حقوق هم‌نوع است را در نظر بگیرند. مستند شرعی این مسأله، روایات معصومین (ع) است. مثلاً در روایتی از امام صادق (ع) بیان شده بی‌توجهی به حقوق دیگران، بی‌توجهی به خدا و تحقیر اوست. (حرعاملی، بی‌تا، ج ۸: ۵۸۹ و زکوی و الفتی، ۱۴۰۰: ۱۵۰) پرواضح است که توجه به حقوق مردم در ادارات، نیز شامل این مهم می‌باشد که خود بخش مهمی از اخلاق مدنی است. از منظر قانونی نیز نهادها و نیروهای دولتی بویژه بواسطه مزایا و حقوق پرداختی، باید مسئولیت و نیز ملاحظات اخلاق مدنی را در قبال شهروندان انجام دهند که تکلیف بر حق نامیده می‌شود و موجب اعتماد آفرینی، بالارفتن کیفیت، افزایش رضایت و مشارکت دیگران می‌شود. (زکوی و الفتی، ۱۴۰۰: ۱۵۱-۱۵۰) با چنین نگاهی وجود مواردی مثل ارتشا، اختلاس، پارتی‌بازی و فامیل‌بازی در ادارات دولتی، از مصادیق بارز نقض حقوق عمومی و بی‌توجهی به مصادیق اخلاق مدنی در نظام اداری یک کشور است.

۱-۲. جایگاه آثار و رویکردهای ادبی / داستانی در نقد وضعیت اخلاق مدنی در ایران

بنا به عقیده تحلیلگران، متون ادبی مانند متون تاریخی خشتی نیستند و سرشار از گفتمان‌هایی هستند که در عرصه اجتماعی بر سر کسب قدرت و اقتدار به نزاع برخاسته‌اند. مثلاً «گرین بلات» معتقد است متون ادبی ضمن آنکه آمال نویسندگان را بازتاب می‌دهند، روابط قدرت حاکم بر جوامع را ترسیم و البته نقد می‌کنند. بنابراین همچنان که متون تاریخی، آشکالی از فرم‌گرایی ادبی را در خود دارند، متون ادبی نیز متأثر از بافتار اجتماعی خود هستند و هر اثر هنری محصول تعامل پیچیده مؤلف با طبقه خود است (نجف زاده، ۱۳۹۶: ۳۳۱).

بر همین اساس برخی نویسندگان متون ادبی، در مقاطع مختلف تاریخ معاصر ایران، در قالب آثار ادبی / داستانی به نقد وضعیت اخلاق مدنی ایرانیان پرداخته و با تأکید بر اینکه اخلاق مدنی مشتمل بر مسائلی چون رعایت حقوق و قوانین اجتماعی، احترام به حریم خصوصی دیگران، انجام گفتگو به‌جای منازعه، عدم قضاوت‌های شخصی در مورد دیگران، راست‌گویی و درست‌کاری و تعهد و وجدان‌کاری است، فقدان یا کم‌رنگ بودن این مساله و مولفه‌های آن را سبب‌ساز عدم توسعه جامعه ایرانی قلمداد کرده‌اند.

در آثار ادبی، این فقدان یا کم‌رنگ بودن مولفه‌های اخلاق مدنی، علل مختلفی داشته است. مثلاً در اولین رویکرد، فقدان اخلاق مدنی در ایران ناشی از اخلاق و مشی حاکمان سیاسی بوده است. مثلاً «فریزر» که از نویسندگان اوایل قرن نوزدهم است، در همین خصوص می‌نویسد: «طرز حکومت، خاصه خلق و خوی دو پادشاه اخیر ایران (آقا محمدخان و فتحعلی شاه) اثر شومی در اخلاق عامه مردم داشته است. مردم به ملک و مال خود ایمن نیستند؛ و این ناامنی روزافزون و حس حسادت ناشی از آن، ضربتی مهلک بر پیکر درست‌کاری و پاکدامنی عامه وارد کرده است. هر کس می‌خواهد از هر راهی شده پول جمع کند؛ خاصه از طریق غارت کردن شوربختانی که در چنگ قدرت او افتاده‌اند و مادام که حال بدین منوال است، هیچ بهبودی در اوضاع آن سامان پدید نخواهد آمد.» (راوندی، ۱۳۵۹: ۸۲۵).

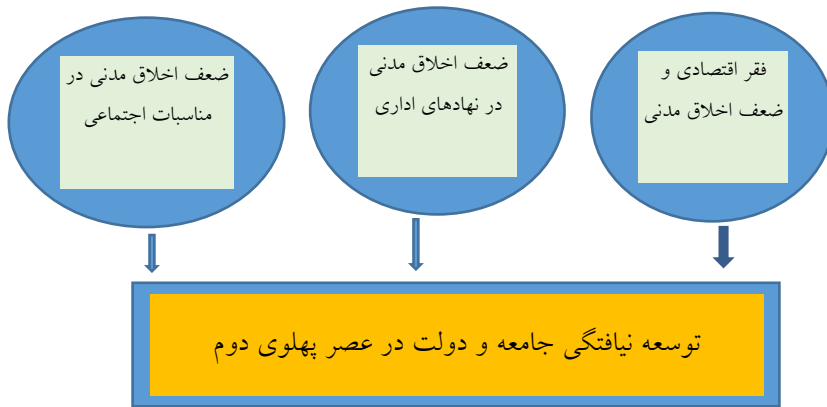
در رویکرد دوم برخی دیگر، بحران‌های اقتصادی را زمینه‌ساز ضعف اخلاق مدنی در ایران و در نتیجه توسعه نیافتگی در نظر گرفته‌اند. مثلاً «یوداش تادیوش کروسینسکی»، مبلغ مذهبی لهستانی که در دوران سلطنت شاه سلطان حسین صفوی به ایران آمده بود، در سفرنامه خود در بیان احوال قحطی در اصفهان می‌نویسد: «بعد از سه ماه محاصره در شهر اصفهان در بازار و چهارسوق نان و

گوشت و اقسام مأكولات یافت می‌شد، بعد از آن گوشت خر و شتر فروخته می‌شد... در عرض چهار ماه، مردم بنای خوردن گوشت انسان کرده؛ پنج نفر قصاب به این امر مشغول بودند که مردم را گرفته؛ سر ایشان را به سنگ کوفته؛ می‌فروختند... دختران باکره، زنان صاحب‌جمال بی‌صاحب که آفتاب بر سر ایشان نمی‌تافت. اول جواهر و زر و گوهر خود را بر سر نهاده؛ فریاد و افغان می‌کردند و جان می‌دادند و کسی پروا از افق مردگان نداشت.» (کروسینسکی، ۱۳۶۳: ۶۴-۶۳)؛ بنابراین به آسانی قابل تحلیل است که چگونه مسائل اقتصادی، می‌تواند نوع فرهنگ مردم را عوض نماید، به طوری که اگر فقر و ناداری بر آنان چیره گردد، به موازات آن فرهنگ و اخلاق مدنی نیز نابود می‌گردد.

غیر از این دو رویکرد، نویسندگان ادبی، گاه ریشه ضعف اخلاق مدنی و توسعه نیافتگی در ایران را ناشی از ذات ایرانیان دانسته و در مجموع اخلاق ایرانیان را با رویکردی نسبتاً مغرضانه و سیاه‌گونه مورد اشاره قرار داده‌اند. مثلاً «شاردن» سیاح فرانسوی که در عهد صفویه مکرر به ایران مسافرت نموده و سیاحت‌نامه او در ایران دارای شهرت است، در باب اخلاق ایرانیان چنین می‌نویسد: «ایرانیان بسیار مخفی کار و متقلب و بزرگ‌ترین متملقین عالم هستند و در دناوت و وقاحت هم بی‌همتا می‌باشند. به‌غایت دروغ‌گو هستند و کارشان همه پرگویی و قسم و آیه است و برای اندک نفعی، حاضرند به‌دروغ شهادت دهند. وقتی از کسی پولی یا چیزی قرض می‌گیرند، پس نمی‌دهند و به محض اینکه دستشان برسد خودی و بیگانه را فریب می‌دهند و با او با دغل معامله می‌نمایند. در خدمت‌گذاری عاری از صداقت هستند و در معاملات درستی نمی‌فهمند و چنان در خدعه و فریب مهارت دارند که محال است انسان به دامشان نیفتد» (جمال‌زاده به نقل از شاردن، ۱۳۴۵: ۷۹).

در رویکردی دیگر نیز مساله بی‌سوادی عمومی جامعه ایرانی، زمینه عدم تحقق اخلاق مدنی را ایجاد نموده است. چنین رویکردی در مجله کاوه که در سال ۱۳۳۴ ه.ق در برلین به زبان فارسی و توسط حسن تقی زاده به چاپ می‌رسید، دیده می‌شد که معتقد بود آن چیزی که ذهن اهل سیاست را به خود مشغول داشته است و همه بدبختی‌ها را به نفوذ دول بیگانه احاله می‌کند؛ تنها با بیداری و آگاهی مردم از بین می‌رود (آبادیان، ۱۳۸۴: ۱۰۵-۱۰۴). «نه نقض ثروت، نه نداشتن راه منظم، نه خرابی آلت تعلیم یعنی الفباء عربی، نه اسیری زنان و پستی حالت اجتماعی آنان و محرومی این قسمت از ملت از تربیت و تجربه، نه شیوع بی‌امان امراض قتاله و بی‌پناهی ملت در مقابل آنان، نه عبودیت دهقان و خرابی فلاحت ... هیچ‌کدام از این معایب اساسی به قدر عشر، اهمیت بی‌سوادی عمومی را ندارد و ام‌المعایب... همین بالای بی‌سوادی عامه است.» (میلانی، ۱۳۸۲: ۱۷۷-۱۷۶).

به هر صورت آنچه مشهود است آن است که علل متنوعی برای بحران اخلاق مدنی و به تبع آن عدم توسعه سیاسی در نزد نویسندگان و داستان‌نویسان در نظر گرفته شده است. متناسب با همین مساله ما در این پژوهش، ضعف اخلاق مدنی در حوزه‌های «مناسبات شهروندی» و «نهادهای اداری» عصر پهلوی دوم را که بویژه تحت تاثیر فقر اقتصادی در روایات داستانی مدنظر بود را مورد توجه قرار می‌دهیم. نمودار زیر شمای کلی این پژوهش را شامل می‌شود.



نمودار شماره (۱): نسبت ضعف اخلاق مدنی و توسعه نیافتگی در داستان‌های جمالزاده و چوبک

۳-۱. رویکردهای فرهنگی و سیاسی پهلوی اول و دوم به مساله اخلاق مدنی

از عصر پهلوی اول فرآیندی در ایران آغاز می‌شود که با عنوان شبه مدرنیسم شناخته می‌شود که ناظر بر توسعه ایران با رویکرد مدرن شدن به سبک غربی بود. در اینجا منظور از شبه مدرنیسم، اخذ مدرنیزاسیون به عنوان پوسته بیرونی بدون توجه به هسته درونی آن یعنی خردگرایی، لزوم توجه به کاربرد نهادهای جدید، پویایی، کارآمدی، نقادی و مانند آن است (سردارنیا، ۱۳۹۱: ۱۶۲). بدیهی است که رضاشاه توجه بر مضامین اخلاق مدنی را نیز در چنین بستری مدنظر قرار داده بود. مثلاً در همین زمینه رضاشاه خطاب به دانشجویانی که عازم دانشگاه‌های اروپا بودند بیان کرده: «هدف اصلی ما در اعزام شما به اروپا آن است که آموزش اخلاقی ببینید، چرا که می‌بینم کشورهای غربی به مقام بلندی دست یافته‌اند؛ چون آموزش اخلاقی کامل و همه‌جانبه‌ای دارند. اگر فقط آموزش علوم بود، نیازی به اعزام شما به خارج نداشتیم می‌توانستیم معلمان و استادان خارجی را استخدام کنیم.» (مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۹۹) وی در ادامه نطق خود اظهار امیدواری کرد که غرب بر ایرانیان تأثیرگذار باشد: «نمی‌خواهم

ایرانیان را به نسخه بد یک اروپایی تبدیل کنم. این کار ضرورتی ندارد؛ چون سنت‌های قدرتمندی پشت سر آن‌ها قرار دارند. می‌خواهم از هم‌وطنانم بهترین ایرانیان ممکن را بسازم. لزومی ندارد که به‌طور اخص شرقی یا غربی باشند. هر کشوری قالب‌های خاص خود را دارد» (احمدپور، ۱۳۹۷).

پهلوی دوم نیز با احساسات ناسیونالیستی به ایران باستان، فعالیت‌ها و سیاست‌هایی در راستای بازگشت به شکوه و تمدن گذشته و زدودن آثار فرهنگی مغایر با آن به انجام رساند. در دوران وی، به‌واسطه حضور دانش‌آموختگان از غرب برگشته در درون ساختار سیاسی-اجتماعی و تجارب آنان در سبک و نحوه زندگی اجتماعی کشورهای مرفعی غربی، شاهد تغییراتی در درون ساختار سیاسی-اجتماعی ایران می‌باشیم؛ اما این تغییرات به‌موازات حذف مذهب و طرد فرهنگ بومی انجام پذیرفت (سوری لکی و سوری، ۱۳۹۵: ۵۷).

اما با این حال داستان نویسان ایرانی در دوره حاکمیت پهلوی (و به ویژه پهلوی دوم که مدنظر این پژوهش است) در زمینه مشکلات اخلاق مدنی و مساله توسعه در جامعه ایران برداشت دیگری داشتند. از آنجایی که بررسی مبسوط و گسترده از تمامی داستان‌های سال‌های ۱۳۲۰ تا ۵۷ تحقیقی وسیع و خارج از استانداردهای پژوهشی است؛ لذا به معرفی، تحلیل و بررسی برخی از آثار دو داستان‌نویس بزرگ این دوران یعنی محمدعلی جمالزاده و صادق چوبک می‌پردازیم.

۲) محمدعلی جمالزاده و تحلیل چالش‌های اخلاق مدنی در ایران عصر پهلوی دوم

اولین داستان‌نویس مورد بررسی این پژوهش، محمدعلی جمالزاده است که اگرچه آثار متنوعی دارد، اما در بین آثار وی «راه آب نامه» رمانی است خواندنی که با بیانی طنزگونه به بررسی خلیقات ایرانیان می‌پردازد. جمالزاده در این داستان با به‌کارگیری کلمات و جملات ساده و رایج، داستان آموزنده‌ای را خلق می‌کند که بیان واقعیت‌های آشکار خلیقات مردم آن روز ایران است.

جمالزاده در داستان «راه آب نامه» حکایت مردی را روایت می‌کند که در دوره تحصیلاتش از سفر فرنگ برای شرکت در عروسی خواهرش به ایران می‌آید؛ اما پس از انجام مراسم عروسی با مشکل راه آب خانه روبه‌رو می‌شود که حل این مشکل فضای کلی داستان را درمی‌گیرد. نویسنده، سرگذشت این شخص را در تمام مدتی که به حل این مشکل می‌پردازد، روایت می‌کند و آخر سر نشان می‌دهد که عاقبت نافرجامی نصیبش می‌شود (پاشایی و رضایی، ۱۳۹۶: ۲۴). وی در این رمان، به بررسی ابعاد مختلف اجتماعی می‌پردازد و اساسی‌ترین انتقادات اجتماعی خود را به اندیشه،

فرهنگ، روحیات و خلقیات ایرانیان و دستگاه سیاسی مستقر وارد می‌سازد و یکی از مهم‌ترین آثار خود را در حوزه واقع‌گرایی و نقد اجتماعی، خلق می‌کند.

مثلاً یکی از مسائلی که جمال‌زاده در «راه آب نامه» به انتقاد آن می‌پردازد، فقدان اخلاق مدنی در سیستم اداری است. «در تمام دستگاه‌های این مملکت خواه ملی باشد و خواه دولتی، هیچ چرخ و ماشینی به کار نمی‌افتد؛ مگر آنکه روغن رشوه به آن برسد. در بالای هر در و هر دروازه‌ای به خط جلی نوشته‌اند «بی‌مایه فطیر است» و کارت پیش هرکس گیر بکند تا به او مراجعه کردی، فوراً دو انگشت شست و سبابه‌اش را به هم می‌مالد و می‌رساند که یعنی کشک. به اسم «سیل چرب کردن» و «خر کریم را نعل کردن» کلیدی دارند که به هر قفلی می‌خورد و هر دری را می‌گشاید و هر مشکلی را حل می‌کند. مظلوم‌ترین مردم کسی است که دستش از این کلید مشکل‌گشا کوتاه باشد.» (جمال‌زاده، ۱۳۳۹: ۱۲۲).

جمال‌زاده در مذمت و نکوهیدن «عدم وفای به عهد و مسئولیت‌ناپذیری» در سیستم اداری عصر پهلوی دوم از زبان شخصیت اصلی داستان، داد سخن می‌دهد که «الآن قریب یک هفته است صورت حساب‌ها رفته و تا به حال نه تنها یک شاهی عایدم نشده؛ بلکه هرکدامشان نوعی برایم بنای گریه‌رقصانی را گذاشته‌اند و به شیوه مرضیه این مملکت نه می‌دهند و نه حاشا می‌کنند. هرکدام به‌نوعی می‌خواهند سرم را شیره بمانند. یکی... به اصطلاح خودمان وعده سرخرمن می‌دهد که بزک نمیر بهار می‌آید. دیگری به فردای قیامت محوگ می‌دارد. آن یکی می‌خواهد با مبلغ دیگری هم گوش مرا تازه ببرد. چهارمی که اصلاً یک چیزی هم طلبکار شده است... خلاصه چه دردسر بدهم، زیرش زده‌اند و یک آب هم بالایش خورده‌اند و یک صدا می‌گویند چه کشکی و چه پشمی.» (جمال‌زاده، ۱۳۳۹: ۱۰۴).

در نهایت لب کلام را جمال‌زاده در نقد اخلاق مدنی موجود در نظام اداری و سیاسی عصر پهلوی و جامعه آن دوره را در چند جمله می‌گوید: «اینجا جایی است که ایمان فلک رفته به باد. اینجا آهو سم می‌اندازد و مرغ پر می‌زند. اینجا سرزمینی است که پشه را در هوا نعل می‌کنند و مرغ را می‌دوشند و از آب قیماق می‌گیرند... مردم این شهر با پنبه سر می‌برند و به حکم آنکه سربریده صدا ندارد به مجرد اینکه کسی صدایش بلند شود، تنش را بی‌سر می‌کنند... در این شهر تنها دو دستگاه هست که قرن‌هاست شب و روز از کار نایستاده و اسم مبارک یکی «بوته اهمال» و دیگری «خمره خرننگ‌کنی» است.» (جمال‌زاده، ۱۳۳۹: ۱۱۲). «... برای حل و فصل معضلات امور و مشکلات دنیا از جزئی و کلی تنها به سه طریقه معتقدند: اول طریقه «سره‌بندی» و دوم سیاست عالی «ماست‌مالی» و سوم روش

مرضیه «ساخت و پاخت» که هر سه از مبتکرات فکر بدیع و از کشفیات قریحه سرشار خودشان است و در این میدان الحق، گوی سبقت را از جهان و جهانیان ربوده‌اند...» (جمال‌زاده، ۱۳۳۹: ۱۲۳).

«راه آب نامه» هجوی تند و انتقادی گزنده از جامعه‌ای است که در آن، همگان ظاهرالصلاح، ولی به فکر کلک زدن به یکدیگرند. داستان، تابلویی از همه ویژگی‌های ناپسند جامعه و سیاست در عصر پهلوی دوم است. «روشنفکر غصه این مردم بی‌شعور و بی‌صاحبی را می‌خورد که در میان آن‌ها گیر افتاده و باید با آن‌ها زندگی کند و هیچ نمی‌فهمد چه می‌گوید و چه می‌جوید و حرف حسابشان چیست؟» قهرمان راه آب نامه، آدم پاک‌دلی است که در محیطی سراسر نیرنگ ناکام می‌شود. ناکامی قهرمان متجدد در برابر تعصبات و کج‌اندیشی‌ها، محملی برای گرایش به عرفان و بدوی‌گرایی می‌شود؛ هرگونه کوششی برای دگرگونی بیپوده نموده می‌شود و مرگ همچون عامل‌رهایی آدم‌ها از بدی‌ها ستایش می‌شود (ساعی، ۱۳۸۹: ۲۲۳).

به عقیده جمال‌زاده در داستان «راه آب نامه»، یکی از اصلی‌ترین عوامل عقب‌ماندگی و فقر فرهنگی ایرانیان در عصر پهلوی دوم را در نداشتن شخصیت و منش درست اجتماعی معرفی می‌نماید. «مردمی هستند کم‌کار و پرحرف که برای پرگویی صدها کلمات مترادف دارند: از قبیل ولن‌گاری و لیچاری و وراجی و روده‌درازی و پرگوئی و حرافی و چانه‌جناندن و ورزدن و غیره. ولی در عوض برای آن گوهر گرانبهائی که فرنگی‌ها اسمش را «کاراکتر» گذاشته‌اند و از آن عزیزتر و ارجمندتر چیزی در عالم وجود ندارد، اصلاً کلمه و لغت مناسبی که این معنی را به‌درستی برساند ندارند. چنانکه می‌توان ادعا نمود که این خصلت شریف که آن را ابوالخصائل باید نامید، اساساً در میان آن‌ها مفهوم مجهول و نایابی است که محتاج لفظ و کلمه‌ای نبوده و نیست.» (جمال‌زاده، ۱۳۳۹: ۱۲۱-۱۲۰).

جمال‌زاده، ریشه و اساس این بی‌فرهنگی‌ها و بی‌اخلاقی‌ها (فردی، اجتماعی) را در «فقر اقتصادی» عصر محمدرضا شاه می‌داند. «چطور غم این مردم بیچاره و بی‌نوا پای‌خان و بامبول‌باز را نخورم که سرتاسر عمرشان همه به قرض و قوله و تلکه تسمه می‌گذرد. چطور می‌خواهی دل انسان به حال این گرسنه‌گداهای ابد و ازل نسوزد که از مهد تالحد کارشان همه لغت و لیس و راست و ریس است و گویی تنها برای کاسه‌لیسی و گوش‌بری و کلاه‌برداری در این عالم خلق شده‌اند... ابداً شرم و حیایی ندارند. بی‌پروا پا به روی هر حقی می‌گذارند و چه‌بسا از همین ممر به اسم «حق‌السکوت» نان می‌خورند. مهم‌ترین مسائل برای آن‌ها همانا مسئله شکم است؛ چنانکه هر کاری را با هرکس در میان می‌گذاری، اول سؤالش این است که «آیا آب‌ونانی در آن هست یا نه» و به همین

ملاحظه از هر کاری که بوی قربه الی الله بدهد فراری هستند. رسماً ورد زبانشان این است که «دیگی که برای من نجوشد، سر سگ در آن بجوشد» (جمالزاده، ۱۳۳۹: ۱۱۸-۱۱۶). در حقیقت، در اندیشه جمالزاده، احتیاجات مادی مساوی است با دور شدن از اخلاق و متأسفانه یکی از عناصر و نقش‌های اصلی را در مشکلات مرتبط با عقب‌ماندگی ایران بازی نموده است.

دیگر اثر قابل بررسی در این مقال، مجموعه داستان «کهنه و نو» است که اگرچه چندین داستان را شامل می‌شود، اما در اینجا سه داستان کوتاه این مجموعه شامل ثواب یا گناه، نمک گندیده و خانه به دوش مورد نظر قرار می‌گیرد. داستان کوتاه «ثواب یا گناه» شرحی است از زندگی مادر و پسری فقیر که مادر از روی ناچاری در منزل فردی دلسوز، رخت‌شویی می‌کند و آن فرد از روی نوع دوستی، شرایطی فراهم می‌کند تا پسر کوچک آن زن بتواند به مدرسه برود. تا اینکه پسر، بزرگ می‌شود؛ اما به علت همان فقر همیشگی‌اش تصمیم به سرقت از منزل یکی از متمولان محله می‌کند و در جریان آن دزدی، مرتکب قتل می‌شود و در نهایت اعدام می‌گردد.

در این داستان، پسری که از کودکی طعم تلخ فقر را مزه می‌کند، در جوانی می‌خواهد این حس ناداری را به روی افراد متمول که به نیازهای اقشار پایین جامعه بی‌تفاوت‌اند، خالی کند. «بالای سیاهی که رنگی نیست. باید هر طور شده خودم را از این کثافت و فلاکت بیرون بکشم... بدبخت خلق شده‌ام. خدا هیچ‌کس را گدا و محتاج نکند. نکند که عاقبتش همین است که می‌بینید... گفت این حاج فتح‌الله را می‌شناختید. مردی بود پولدار و پول‌دوست و خیرش به احدی نمی‌رسید... همه می‌دانستند که مالش به خودش هم حرام بود و کاینات را برای پول می‌خواست و اگر در مقابل چشمش از گرسنگی می‌مردی، حاضر نبود یک پول سیاه در راه تو خرج کند و حتی زن و اولادش هم مرگ او را از خدا می‌خواستند» (جمالزاده، ۱۳۸۸: ۲۰-۱۹). در این داستان نیز فقر اقتصادی، معضلی برای اخلاق مدنی در جامعه ایرانی به تصویر کشیده شده است.

یکی دیگر از بی‌اخلاقی‌های مدنی ایرانیان که از دید جمالزاده پنهان نمانده و در داستان «ثواب یا گناه» آورده است، «تجارت و کسب‌وکار نادرست در بازار» توسط عده‌ای از بازاریان است. مسئله‌ای که نشان‌دهنده گسترش بی‌قانونی و تلنگری به سیستم حکومتی عصر پهلوی دوم است: «از جمله کارهایم یکی هم تجارت پشم و پنبه بود که با تدابیری که به عقل جن نمی‌رسید، از رعیت ایرانی ارزان می‌خریدم و به مشتری فرنگی گران می‌فروختم... بازویم را تا آرنج در عدل‌های پشم و پنبه می‌طپاندم که مبادا فروشنده و یا دلال و چارپادار و قاطرچی از جنس دزدیده؛ سنگ به‌جای آن

گذاشته باشند... روزی خبر رسید که وقتی پنبه‌ای را که به آلمان‌ها فروخته بودم، در هامبورگ از کشتی پیاده می‌کردند، سجاف عدل پاره شده بود و قطعات سنگ و آجر از لای آن به سر حمال‌ها باریده بود. گرچه آن سنگ و آجر را به دست بریده خودم لای پنبه گذاشته بودم، در مقابل دادگستری به خدای محمد و موسی و عیسی و به دوازده امام و چهارده معصوم قسم‌های شداد و غلاظ خوردم که روحم از این قضیه بی‌خبر است...» (جمال‌زاده، ۱۳۸۸: ۳۴-۳۳).

جمال‌زاده در دیگر داستان کوتاه کتاب کهنه و نو، یعنی «نمک گنبدیده» نیز شرح عده‌ای از افراد شکم‌پرست و قمارباز را بیان می‌کند که کارمند دولت بوده و دوستی‌ای دیرینه دارند و همراه جمع می‌شوند و مجلس سرور بر پا می‌کنند. در یکی از روزها به علت سرقت رفتن ساعت طلای یکی از همین دوستان، تصمیم می‌گیرند تا همگی به محله فقیرنشین شهر بروند که عموماً سارقین در آنجا زندگی می‌کنند تا بتوانند دزد را یافته و ساعت را پس بگیرند. پس از رفتن به آنجا و مشاهده اوضاع مردم آن منطقه، عمیقاً تحت تأثیر قرار می‌گیرند و تصمیم می‌گیرند که از این پس بیشتر به اصول انسانی توجه نمایند و در دوره‌ی بعدی از تغییری که در سبک زندگی خود ایجاد نموده‌اند، تعریف نمایند؛ اما هرکدام با ذکر دلیلی از ناکامی خود در این راه می‌گویند.

جمال‌زاده در این داستان، اشاره‌ای به اوضاع سازمان‌های دولتی می‌کند که نه‌تنها فایده‌چندانی برای جامعه ندارند، بلکه فساد درونی‌شان عامل نابسامانی‌های اجتماعی است. «...هر یک به نوبت خود نانخور این دستگاه عریض و طویلی گردیدند که اسمش اداره دولتی است و در حقیقت دارالعهزهای پیش نیست و سازمان وسیعی است برای بیمه بیکاران.» (جمال‌زاده، ۱۳۸۸: ۴۴-۴۳). «در این دستگاهی که از بالا به پایین همه اهل تلکه و تسمه‌اند و اگر دستشان دراز نباشد، سر ماه کلافشان کوتاه خواهد آمد و تا سبیلشان چرب نشود، بیلی به زمین هیچ مسلمانی نمی‌زنند...» (جمال‌زاده، ۱۳۸۸: ۶۱).

جمال‌زاده در داستان «نمک گنبدیده» همچون دیگر نوشته‌های خود، فقدان اخلاق مدنی در حوزه سیاست و جامعه را نکوهش کرده و «فقر اقتصادی» را عامل مهمی در این مساله می‌پندارد. «دوستان کیست که نداند که ارتشاء و اختلاس و احتکار مانند سه بلای مبرم به جان این مملکت افتاده و دارد دمار از روزگار همه درمی‌آورد. در سایر جاهای دنیا اگر هم فساد باشد، عموماً طبقاتی است. ولی در مملکت ما عمومیت کامل پیدا کرده و دامنگیر پیر و جوان و دارا و ندار است. اگر باز شکم‌ها سیر و ظلم کمتر بود، پیه فساد را هم به تن می‌مالیدیم و یا اگر این فقر و بیچارگی با پاره‌ای فضایل اخلاقی از قبیل مروت و احسان توأم بود، باز هم حرفی نداشتیم. ولی روز به روز شکم‌ها گرسنه‌تر و ظلم و بی‌داد

شدیدتر و فضایل و خصایل اخلاقی کمتر و نایاب‌تر می‌گردد.» (جمال‌زاده، ۱۳۸۸: ۵۶).

در نهایت داستان کوتاه «خانه‌به‌دوش» نیز درباره جوانی فرنگ‌رفته و تحصیل کرده به نام «احمد» است که پس از بازگشت به وطن و علی‌رغم میل باطنی‌اش به کار در ادارات دولتی، مجبور به این کار می‌شود و از آنجایی که اندیشه سالم و روح پاکی داشت، نمی‌خواست دستش به پول حرام بخورد؛ اما شرایط زندگی شهری ایران در آن زمان به‌گونه‌ای بود که افراد پاک را به سخره می‌گرفتند. از این روی، احمد پس از مدتی دچار افسردگی می‌گردد و خانه‌نشین می‌شود. تا اینکه روزی به‌حسب اتفاق در اعلامیه روزنامه‌ای می‌خواند که وزارت فرهنگ قصد دارد برای عشایر، آموزگار استخدام نماید. «احمد» که از زندگی شهری بیزار گردیده، تصمیم می‌گیرد که به آنجا رفته و به آن شغل بپردازد و پس از مدتی، شیفته آن سبک زندگی می‌گردد.

جمال‌زاده در این داستان کتاب کهنه و نو نیز نشان می‌دهد که چگونه ارزش‌ها، تغییر نموده‌اند و دیگر کسی برای سالم زیستن در جامعه تره‌ای خرد نمی‌کند. «با خود شرط کرده بود که درست و پاکدامن و منزه بماند؛ ولی هر روز و هر ساعت به رأی‌العین می‌دید که حتی پدرش و بهترین دوستان و نزدیک‌ترین مصاحبانش، از راه‌هایی نان می‌خورند که با درستی و پاکی و شرافتمندی فرسنگ‌ها فاصله داشت. خواست صدیق و یک رو باشد و به آن‌ها ایراد گرفت و زبان ملامت و سرزنش گشود. ولی بی‌پرده به ریشش خندیدند و گفتند جناب مسیو، برو سنگ بینداز بغلت باز شود. معلوم است که از مرحله زیاد پرتی.» (جمال‌زاده، ۱۳۸۸: ۱۰۷-۱۰۶).

جمال‌زاده به بی‌قانونی موجود که بستری را برای افراد سودجو من‌باب فساد اداری فراهم می‌نماید، انتقاد می‌کند. سازمان‌ها و ادارات دولتی که رشوه‌خواری، اختلاس و دزدی در آن نفوذ نموده و موجب گردیده که بازدهی آنان به حداقل برسد و این ناهنجاری، آفت بزرگی برای جامعه ایرانی شده است که مانع از رشد و تعالی آن می‌گردد. «این آقایان محترم و سروران معظم هرچند عموماً حقوق و مقامشان با او کم‌ویش در یک پایه و مایه بود و آن‌ها نیز چون او میراث خور ثروتی نبودند؛ ولی همه‌جا به زور همان فوت‌وفن‌های خودمانی و از برکت همان طریق‌های سه‌گانه ثروت‌زا و فساد افزا که نام مبارکشان ارتشاء و اختلاس و احتکار است، سروسامان درستی به هم زده؛ دارای اعتباری گردیده؛ همه‌جا برو و همه جا بیا شده بودند...» (جمال‌زاده، ۱۳۸۸: ۱۱۰).

اما اثر مهم دیگری که جمال‌زاده به صورت عینی‌تری چالش‌های اخلاق مدنی در ایران را بازگو می‌کند، کتاب «خلقیات ما ایرانیان» بود که در سال ۱۳۴۵ نوشته‌ای پرسروصدا از آب درآمد و در آن

جمالزاده ضمن بررسی اخلاقیات رایج ایرانی، علت اصلی عقب‌ماندگی‌های ایرانیان را در نوع خلیقات آنان می‌بیند: «علت‌العلل اینکه ما ایرانیان با آن‌همه گذشته‌های تاریخی، نتوانستیم شانه به شانه و هم رکاب با ملت‌های نوحاسته جلو برویم... همین معایب اخلاقی و امراض روانی ما بوده است و امروز هم اگر بخواهیم آرزوی قلبی خود را عملی بسازیم و در طریق ترقی و رفاه و عافیت قدم‌های مؤثر برداریم، قبل از همه چیز باید به دفع و رفع این موانع سهمناک پردازیم. ولی از طرف دیگر چگونه امکان‌پذیر است که با دشمن نشناخته بجنگیم و بر علت و مشکلی غالب آییم که بر ما مجهول مانده است و نخواستیم زیر بار قبول آن برویم» (جمالزاده، ۱۳۴۵: ۱۲-۱۱).

در مجموع یکی از امتیازات جمالزاده قدرت طنزپردازی اوست که در آثار اولیه وی، شیرین و خوش‌بینانه است. در نخستین داستان‌هایش به‌طور غیرمستقیم وارد میدان انتقاد اجتماعی می‌شود و با حره طنز، ریاکاران، متعصبان، دروغ‌گویان، حاکمان و سیاست‌بازان را که عمدتاً در سیستم اداری بوده و بعضاً به بین برخی اعضای جامعه کشیده شده را محکوم می‌نماید. جامعه زمان جمالزاده تشنه شنیدن انتقادات اجتماعی در قالب طنز بود و او طنزنویسی را در قالب داستان‌های شیرین و لطیفه‌وار اجتماعی به روی نویسندگان جدید باز کرد (محمدی، به نقل از پشتدار، ۱۳۹۴: ۷۱). جمالزاده، مکرر می‌گوید که داستان‌هایش را برای تفریح خوانندگان و عبرت‌آموزی ایشان می‌نویسد؛ و از طرفی، روحیه محافظه‌کارانه‌ای که در انتقاد دارد، وی را وامی‌دارد تا برای اصلاح‌گری و مبارزه با موهومات و خرافات، داستان‌های خود را به شیوه طنزآلودی روایت کند (غلامی، ۱۳۸۶: ۱۲۴).

زبان نقاد جمالزاده، همه وجوه فضای سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ایران را در برمی‌گیرد. وی در ترسیم سیاست و جامعه ایرانی در عصر پهلوی دوم، پیوسته به بی‌نظمی، نابسامانی، دروغ، نیرنگ، سودجویی، فریبکاری، استبداد، رشوه‌خواری، تعصب کور، گناه، ناآگاهی توده‌ها و... اشاره دارد. بدین‌سان، در بخش مهمی از داستان‌ها و رمان‌های خود، به لزوم بیداری ایرانیان و ضرورت برون‌رفت از اوضاع موجود پرداخته و بی‌پرده، واقعیت سنت‌های دست‌وپا گیر آن دوران را به‌نقد کشیده است (ساعی، ۱۳۸۹: ۲۲۶).

در مجموع جمالزاده، نویسنده‌ای است که توانسته با تصویرسازی‌های واقعی، عنوان نویسنده‌ای رئالیست را بر خود بگذارد. وی، زبانی طنزگونه را برای داستان‌هایش برمی‌گزیند؛ زیرا که زیرکانه سخن گفتن را می‌پسندد و عموماً با لحنی کنایه‌آمیز، انتقادات خود را بر جامعه ایرانی وارد می‌کند. از این‌روی، می‌توان جمالزاده را در ردیف مصلحان و منتقدان بزرگ داستان‌نویسی معاصر

ایران قرار داد؛ چرا که حتی در انتخاب عناوین آثار خود، زبان کنایه‌آمیز برای اصلاح امور اجتماعی و بهبود اوضاع فرهنگی را برگزیده بود.

۳) صادق چوبک و تحلیل فقدان اخلاق مدنی در جامعه ایرانی

همچنانکه در مقدمه این پژوهش اشاره شد، چوبک آثار متنوعی دارد که از بین آنها مجموعه داستان «خیمه‌شب‌بازی» اولین اثر صادق چوبک است که در سال ۱۳۲۴ منتشر گردید و در مجموعه داستان‌های این مجموعه، به نقد مسائل گوناگون اجتماعی از قبیل فقر و نداری، محرومیت زنان و فاصله طبقاتی پرداخته شده است.

مثلاً داستان کوتاه «عدل» یکی از داستان‌های این کتاب است که درباره اسبی است که در سرمای زمستان در جوی افتاده و دچار شکستگی شده است. افراد مختلفی همچون (سپور، پاسبان، لبوفروش و غیره) به گفت‌وگو درباره اسب می‌پردازند و هر یک راه‌حلی ارائه می‌دهند؛ اما هیچ‌کدام کمکی به این اسب نمی‌کنند. «عدل» نقد اجتماعی چوبک بر عدم رعایت ارزش‌های انسانی و تمثیلی بر برداشت‌های گوناگون و قضاوت شخصی نسبت به یکدیگر است که در نقطه مقابل اصول اخلاق مدنی قرار دارد.

داستان عدل، قضاوت نادرست طبقات مختلف اجتماع، در برابر برقراری عدالت در جامعه را به نمایش می‌گذارد. وی با نمادسازی اسب مصدوم و قرار دادن مردم با حرفه‌های مختلف در اطراف آن، به قضاوت‌های نادرست از اصول اخلاقی توسط طبقات مختلف در جامعه می‌پردازد (کاسی، طالبیان و سیاهی‌پور، ۱۳۹۳: ۱۰۸). «یکی از تماشاچی‌ها که دست بچه خردسالی را در دست داشت به اعتراض گفت: «این زبون بسته دیگه واسیه صاحبش مال نمیشه، باید با یه گوله کلکشو کند.» (چوبک، ۱۳۳۴: ۲۹). «سید عمامه به سری که پوستین مندرسی روی دوشش بود گفت: «ای بابا، حیوون باکیش نیس. خدا رو خوش نمیداد بکشندش. فردا خوب میشه. دواش یه فندق مومیائیه...؟» (چوبک، ۱۳۳۴: ۳۰).

«زیر چراغ قرمز» داستانی است درباره زندگی عده‌ای از زنان تن‌فروش که در خانه‌ای گرد آمدند و توسط فردی که مالک آنجاست هدایت می‌شوند و در خلال گفتگوهای مابین خود به بیان خاطرات می‌پردازند. تمرکز ذهن چوبک به فضاهای جنسی و نسبت آن با مسائل اخلاقی و اقتصادی، در اینجا دیده می‌شود. چوبک تحت عنوان زشتی‌ها به‌عنوان یک نویسنده، در متن و بطن زشتی‌ها

غلت می‌زند و نفس می‌کشد و به سر می‌برد و هیچ نشانه و دلالتی برای عبور از این زشتی‌ها نشان نمی‌دهد. گویی که همه محکوم‌اند در متن منجلاب، اسیر بمانند. این رویکرد چوبک، فراتر از توصیف پلیدی‌ها قرار می‌گیرد؛ و در عبارت بهتر باید گفت تحکیم منجلاب و هویت بخشیدن به آن و قوام دادن آن است؛ کاری که وظیفه اصلی ادبیات شبه مدرن ایران بوده است (عمادی، ۱۳۹۱: ۱۹۷). نقد اصلی چوبک در این داستان کوتاه، همچون بسیاری دیگر از داستان‌هایش، تأثیرات مضمئن‌کننده فقر بر فرهنگ و نوع اخلاق اجتماعی (مدنی) است. افرادی که علی‌رغم میل باطنی، برای امرار معاش مجبورند که خودفروشی کنند. «مگه دیوونه شدی جونم؟ گریه چه فایده داره؟ او مُرد و جونش خلاص شد. به امام زمون من غصه‌مه که چرا من جای اون نبودم. هرکی از این قبرسون بره راحت میشه. مرگ برا ما شربت» (چوبک، ۱۳۳۴: ۳۳).

«پیراهن زرشکی» نیز دیگر داستان مجموعه خیمه شب بازی است که داستان دو زن مرده‌شور است به نام‌های «کلثوم» و «سلطنت» که از اقشار فقیر جامعه هستند و حین شستن اموات، اموال همراه آنها را سرقت می‌کنند. داستان شرح انجام کارشان در یکی از روزهاست که به گفتگو با هم می‌پردازند و خاطرات زندگی خود را بازگو می‌کنند. این داستان کوتاه شاید یکی از بهترین داستان‌های این مجموعه باشد که چوبک سعی کرده تصویر جامعه‌ی عقب‌مانده ایران در عصر پهلوی دوم را در آینه‌ی نابودی اخلاق مدنی ببیند که آن‌هم (مانند دیگر داستان‌ها) ریشه در درماندگی معیشتی مردم دارد. «همین که سلطنت و کلثوم سر و پای مرده را گرفتند و روی سنگ خواباندند، سلطنت هولکی روپوش آن را پس زد و با دست‌های نمناک و پیر شده‌اش، تند تند لباس‌های او را واری کرد. با نظر خریداری، جنس پارچه لباس او را بین انگشتان کوتاه و کلفت خود می‌مالید. خنده پرمکری تو صورت پر از آبله و چور و کیده‌اش پهن شده بود. کلثوم با لب‌شکری پهلوی او ایستاده و دست‌هایش را به کمرش زده بود. او هم با قیافه راضی لباس‌های تن مرده را ورنانداز می‌کرد.» (چوبک، ۱۳۳۴: ۷۹).

محمدعلی اسلامی ندوشن، شاعر، نویسنده و پژوهشگر شهیر ایرانی درباره مجموعه داستان «خیمه‌شب‌بازی» چوبک چنین می‌گوید: «چوبک، سخت تحت تأثیر صادق هدایت بود. نخستین مجموعه داستان خود را به نام «خیمه‌شب‌بازی» در همان سال‌های ۲۵-۱۳۲۴ انتشار داد که شهرت خوبی به دست آورد. چوبک در این داستان‌ها خود را «نظاره‌گر» چیره‌دستی معرفی کرد. از لحاظ لفظ به تقلید صادق هدایت، همان فارسی کوچه و بازار را به کار برد و از لحاظ معنی، لحن تلخ ضد

خرافه را به کار گرفت. قهرمان داستان‌هایش فاحشه‌ها، داش‌ها و وازده‌های اجتماع بودند و انصافاً در ترسیم زندگی آن‌ها خوب از عهده برآمده بود» (اسلامی ندوشن، ۱۳۳۸: ۶۵۳).

رمان «سنگ صبور» دیگر اثر چوبک است که اولین بار در سال ۱۳۴۵ منتشر می‌گردد و چوبک در آن تلاش نمود به پلیدی‌های جامعه توجه نماید و به ترسیم شخصیت‌های بیچاره پردازد. کتاب زبانی غیررسمی دارد و تشکیل یافته از انسان‌هایی است که به نوعی بیمارند و در طول داستان به شیوه تک‌گفتار درونی، به ذکر خاطرات زندگی خود و دیگران می‌پردازند. درواقع، «سنگ صبور» ابعاد تاریک و پنهان زندگی فردی و اجتماعی ایرانیان در دوران خود را بیان می‌دارد.

صادق چوبک در رمان «سنگ صبور» همچون داستان‌های پیشین خود، تأکید زیادی در به تصویر درآوردن فضای سیاه جامعه دارد و از لایه‌های اجتماعی نسبتاً فراموش شده صحبت می‌کند. از این روی، به نویسنده‌ای با صراحت در قلم شناخته می‌شود که از ذکر نحوه زندگی و کلمات رایج میان اقشار پایین جامعه، نه‌تنها فرار نمی‌کند؛ بلکه با اشتیاق تمام به‌سوی آن می‌رود و به‌نوعی خود را نماینده این طبقات می‌داند؛ همان‌طور که در این رمان (سنگ صبور) در نقش «احمدآقا» ظاهر می‌شود که معلمی است مشتاق نویسندگی و خود را «نویسنده گداها» می‌نامد: «بالاخره مملکت همه جور آدم لازم داره، هم نویسنده متعینین و متعینات می‌خواه، هم نویسنده گدا، منم اگه خواسم نویسنده بشم، میشم نویسنده گداها» (چوبک، ۱۳۵۶: ۸۶). درواقع «چوبک» معتقد است که نویسنده باید زبان‌گویای زوایایی از جامعه باشد که بی‌زبان مانده است و نوری در خانه‌های تاریک جامعه بیندازد.

شخصیت‌های «سنگ صبور»، گلچینی از پایین‌ترین طبقات اجتماعی؛ یعنی فقیران، فواحش و تریاکی‌ها هستند که چوبک به ترسیم هرچه واقعی‌تر دربردی‌های آن‌ها می‌پردازد. او با ایستادن در گوشه میدان، مسائل جامعه را از دریچه ذهن آن‌ها بازگو می‌کند. این شخصیت‌ها، روایتگر دنیایی می‌شوند که در آن با فقر و بدبختی دست‌وپنجه نرم می‌کنند و در شهوت غوطه‌ور می‌شوند و هریک از زبان خود، فراز و نشیب‌های زندگی را به تصویر می‌کشند (پیروز، مقدسی و محمودی، ۱۳۹۵: ۲۳).

یکی از اصلی‌ترین مسائلی که «چوبک» در این داستان به نقد آن می‌پردازد، «عدم نوع‌دوستی و رعایت نشدن ارزش‌های انسانی» در آن روزهای ایران است که آن‌هم ریشه در مشکلات اقتصادی آحاد مردم دارد. این مسئله در جای‌جای داستان از زبان بسیاری از شخصیت‌های داستان گفته می‌شود. «الان می‌افته تو حوض و هیچ کی خونه نیس بیرونش بیاره. یه عالمی از دسش آسوده می‌شن. به من چه، خدا کنه که بیفته تو حوض. تا افتاد تو حوض، منم مته این که ندیده باشم می‌رم تو

اتاقم. جهان سلطون پیرسگم که زمین‌گیره؛ نمی‌تونه از جاش تکون بخوره» (چوبک، ۱۳۵۶: ۳۳). از طرف دیگر یکی از بی‌اخلاقی‌های اجتماعی رایج در ایران عصر پهلوی، «محدودیت‌ها و آسیب‌های اجتماعی زنان» است که ریشه در فرهنگ «مردسالارانه» غالب بر جامعه ایران دارد. چوبک در دو شکل این تنگنا و معضل را به نمایش می‌گذارد؛ عدم اختیار در تصمیم‌گیری و خشونت علیه زنان. «حاجی به زنای دیگش خیلی بداخلاقی می‌کرد و اونام خیلی ازش می‌ترسیدن. برای اینکه بی‌هوا می‌زد. به‌هو می‌دید سر به چیز کوچیکی تا می‌خوردن می‌زدشون. همون جور که آخرشم زلیخای بدبخت رو ناقص کرد.» (چوبک، ۱۳۵۶: ۶۵). «حاجی رسید و زلیخا رو از بالاخونه پرتش کرد تو حیاط. خدا خودش می‌دونه که من بی‌تقصیرم. همون روز دنده‌ش شکس و چن ماه دیگه هم تو خونیه حاجی بود، راه که می‌رفت شل می‌زد. بعد حاجی طلاقش داد و بیرونش کرد» (چوبک، ۱۳۵۶: ۷۰).

رضا براهنی، نویسنده، شاعر و منتقد ادبی درباره رمان «سنگ صبور» می‌گوید که: «در سنگ صبور، خانه اجاره‌ای میرزا اسدالله همان ایران تنها و بی‌پناه است؛ ایرانی که در نگاه چوبک، زیر فشار سنت‌ها و عقاید خرافی، استبداد، ظلم و بی‌عدالتی قرار گرفته و به ورطه تباهی کشیده شده است. بعضی از منتقدین این کتاب را «سندی تاریخی از زندگی شبانه ملت ایران دانسته‌اند.» (فرخ نیا، بوریا زاده به نقل از براهنی، ۱۳۹۳: ۲۳۵). آدم‌ها که همه تنه‌ایند و گویی دارند با سنگ صبور خود حرف می‌زنند. همه آن‌ها از کودک تا پیرزن آن‌چنان در ظلم و کثافت غرق‌اند که گویی تقدیری جز این نداشته‌اند. آدم‌های عادی رمان ابتذال‌ها و خرافات را می‌پذیرند و روشنفکرهایی چون احمدآقا، سیف-القلم به معارضه‌ای بیمارگونه با ناهنجاری‌ها می‌پردازند. سیف‌القلم راه مبارزه با فقر و بیماری را در کشتار فقرا و فواحش می‌داند و احمد آقا می‌گوید: «حالا که زندگی سرتاسرش لجن گرفته، باید بیشتر گذش رو در آورد» (عابدینی، ۱۳۳۸: ۵۰-۴۹).

در مجموع باید گفت صادق چوبک یکی از نویسندگان معاصر ایران است که پس از شهریور ۱۳۲۰ سعی کرد به نوآوری در ادبیات داستانی ایران دست بزند و با نقد فضای اخلاقی اجتماع، کاستی‌های عملکرد دولت را در تحقق جامعه اخلاقی و عادلانه به تصویر بکشد. وی در شمار واقع-بین‌ترین داستان‌نویسان معاصر ایران است که با نگاه بی‌ترحم به فساد و زشتی، واقعیت زمانه خود را

^۱ رمان‌نویسان ایرانی دیگری نیز بودند که روایت مشابهی از مردسالاری حاکم در عصر پهلوی نگارش کرده‌اند. مثلاً علی محمد افغانی این مساله را در یکی از رمان‌هایش به نام شوهر آهوخانم به وضوح منعکس کرده است. (نک به رزمجو و دیگران، ۱۴۰۱)

به نمایش گذاشته است (بابا سالار، ۱۳۸۵: ۱۳۳). آوازه شهرت فراگیر چوبک، در خفقان سیاسی پیش از انقلاب، هیاهوی چشم‌گیری در میان منتقدان و روشنفکران آن دوران به راه انداخت.

نگاه تلخ چوبک به پلشتی‌های زندگی، نشأت گرفته از فضایی تیره و غم‌زده بود که به دنبال پیامدهای ناگوار اقتصادی، اجتماعی و سیاسی به وجود آمده و بر محافل ادبی و روشنفکری آن زمان سایه انداخته بود؛ بنابراین، تصویر بی‌پروایی که این نویسنده در آثارش خلق کرد، چون آینه‌ای، بازتاب حقیقت تلخ جامعه‌ای شد که سال‌ها بود و سیمای آبله‌روی و مجروح خویش را از یاد برده بود. در این دوران بود که بسیاری از آثار چوبک خواننده، بازخواننده، نقد و بررسی شد (اولیایی‌نیا و تیمورتاش، ۱۳۹۱: ۹۰). فقر و پیامدهای مخرب آن، بازتاب وسیعی در داستان‌های چوبک دارد. فقر با مصادیقی از قبیل: «فقر و فساد»، «فقر، مسخ و کراهت ارزش‌های انسانی»، «فقر و فروپاشی خانواده»، «فقر و حرص و حقه‌بازی»، «فقر و غلبه ارزش‌های کاذب» و «فقر و استفاده ابزاری از انسان‌ها» که بیانگر ضعف و اضمحلال زمینه‌های رشد و تعالی جامعه عصر زندگی چوبک است، در بیشتر داستان‌ها، حضوری فعال و زنده در سرنوشت فلاکت‌بار شخصیت‌ها دارد (کاسی، طالبیان و سیاهی - پور، ۱۳۹۳: ۱۰۱).

بدین ترتیب نگرش چوبک یک رویکرد چندجانبه‌گرا را در حوزه چالش‌های ایران عصر پهلوی دنبال می‌کند. از نظر او بین مولفه‌های فقر، فقدان اخلاق مدنی، خرافات، توسعه‌نیافتگی و حتی ناامیدی جامعه ایرانی به آینده ارتباطی پیوسته بویژه در سطوح پایین جامعه شکل گرفته و فرآیند توسعه از پایین را با روایت‌گویی داستان‌وار مسدود نموده است. آنگونه که از آثار چوبک برمی‌آید، وی برای مقوله پیشبرد توسعه از بالا (توسط دولت) هم چشم‌انداز مطلوبی را سراغ نمی‌گیرد و لذا با نوعی بیان گزنده در داستان‌های خود، این پیام را انتقال می‌دهد که جامعه و سیاست در عصر پهلوی دوم برای تحقق یک توسعه هدفمند در حالت ایستا و بسته به سر می‌برد.

نتیجه‌گیری

از قدیم‌الایام داستان و داستان‌نویسی به عنوان یکی از وجوه بارز شناخت روحيات و کنش‌های مختلف انسان‌ها در نظر گرفته شده است. در واقع داستان‌نویسان، انسان‌هایی بوده‌اند که با علاقه و استعداد بالایی نویسنده‌گی، همواره با چشم تیزبین خود به دنبال سوژه‌یابی برای خلق داستان برآمده‌اند و زمانی که این سوژه‌ها را می‌دیدند، عموماً با بیانی مستقیم و یا غیرمستقیم، نقد وضعیت فرهنگی،

سیاسی و یا اقتصادی جامعه را انجام داده‌اند. داستان‌نویسان عصر پهلوی دوم نیز با درک این مسائل و با بهره‌گیری از استعداد خود در داستان‌نویسی، چنین رسالتی را در نظر داشته‌اند.

این پژوهش درصدد پاسخ به این سوال بود که در داستان‌های منتخب جمالزاده و چوبک، چگونه بحران‌های اخلاق مدنی به ترسیم عدم توسعه‌یافتگی ایران در روایت‌های داستانی منجر شد؟ آنچه با بررسی آثار منتخب این دو نویسنده داستانی مشخص شد آن است که بحران اخلاق مدنی بویژه تحت تاثیر فقر اقتصادی، در مناسبات اجتماعی مردم و نیز در ساختار اداری آن دوره آشکار بوده و باعث شده جامعه ایران در عصر پهلوی دوم، در حالتی نابسامان از توسعه یافتگی (به رغم تلاش برای توسعه آمرانه محمدرضاشاه) قرار بگیرد.

بدین ترتیب توجه بر ابعاد مختلف بحران اخلاق مدنی در نهادهای سیاسی و روابط اجتماعی و فرهنگی ایرانیان عصر پهلوی دوم، ابعاد جدیدی از دلایل پیروزی انقلاب اسلامی ایران را مشخص می‌کند. خصوصاً اینکه در سبک داستان‌نویسان فوق، جامعه ایران عصر پهلوی دوم در شرایطی ترسیم شده بود که آینده روشنی هم برای گذار از این بحران‌ها قابل تصور نبود. استقبال بالای از آثار جمالزاده و چوبک در زمان نوشتن داستان‌های ایشان در عصر پهلوی دوم، خود نشانگر آن بود که وجود بحران‌های اخلاق مدنی در آن دوره به خوبی در این داستان‌ها روایت شده است.

منابع

- آبادیان، حسین (۱۳۸۴). روزنامه کاوه؛ رهیافتی روشنفکرانه برای تجدد و هویت ایران، مطالعات ملی، ۶ (۱)، ۹۵-۱۲۰.
- احمدپور، نیما (۱۳۹۷). باستان‌گرایی در برابر اسلام‌گرایی، بازیابی شده از: <https://www.javanonline.ir/fa/news/932775/>
- اسلامی ندوشن، محمدعلی (۱۳۳۸). چند نکته گفتنی و ناگفتنی درباره ادب معاصر ایران، ایران‌شناسی، ۱ (۴)، ۶۷۴-۶۴۹.
- اولیایی نیا، هلن؛ تیمورتاش، شیرین شرر (۱۳۹۱). بررسی تطبیقی «قفس» چوبک و «تخم‌مرغ» شروود اندرسون، کتاب ماه ادبیات، ۶۰، ۹۳-۸۹.
- باباسالار، اصغر (۱۳۸۵). صادق چوبک و نقد آثار وی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، ۵۷ (۱۷۷)، ۱۳۳-۱۵۱.
- بهشتی، گلی؛ عابدینی، صمد و پورجلی، ربابه (۱۳۹۹). فراتحلیل عوامل موثر بر پابندی به اخلاق شهروندی در ایران، اخلاق زیستی، ۱۰ (۳۵)، ۱۴-۱.
- پاشایی، محمد؛ رمضانی، ابوالفضل (۱۳۹۶). واکاوی مؤلفه‌های رئالیسم در آثار داستانی جمال‌زاده و آل احمد، زبان و ادب فارسی (دانشگاه تبریز)، ۷۰ (۲۳۵)، ۳۸-۱۷.
- پیروز، غلامرضا؛ مقدسی، زهرا و محمودی، فرشته (۱۳۹۵). نگاهی تطبیقی به رویکرد پوزیتیویسم در رمان‌های ژرمینال و سنگ صبور، ادبیات تطبیقی، ۷ (۱)، ۳۹-۷.
- جمال‌زاده، محمدعلی (۱۳۳۹). راه آب نامه، تهران: معرفت.
- جمال‌زاده، محمدعلی (۱۳۴۵). خلیقات ما ایرانیان، تهران: انتشارات مسائل ایران.
- جمال‌زاده، محمدعلی (۱۳۸۸). مجموعه داستان کهنه و نو، تهران: سخن.
- چوبک، صادق (۱۳۳۴). مجموعه داستان خیمه‌شب‌بازی، تهران: گوتنبرگ.
- چوبک، صادق (۱۳۵۶). سنگ صبور، تهران: جاویدان.
- راوندی، مرتضی (۱۳۵۹). تاریخ اجتماعی ایران (شیوه حکومت و سازمان سیاسی و اداری)، جلد چهارم، تهران: امیرکبیر.
- رزمجو، توران؛ فرزاد، عبدالحسین؛ طهماسبی، فرهاد و صدرایی، رقیه (۱۴۰۱). مردسالاری در دوره پهلوی از نظر علی محمد افغانی در مقایسه با دوره انقلاب اسلامی، جامعه‌شناسی سیاسی انقلاب اسلامی، ۳ (۹)، ۵۹-۸۴.

- زکوی، مهدی؛ الفتی، حسن (۱۴۰۰). بررسی اخلاق حرفه‌ای قضا پس از انقلاب اسلامی، جامعه‌شناسی سیاسی انقلاب اسلامی، ۲(۳)، ۱۷۱-۱۴۷.
- ساعی، منصور (۱۳۸۹). بازنمایی نقد اجتماعی و سیاسی در داستان‌ها و رمان‌های میرزا فتحعلی آخوندزاده و محمدعلی جمال‌زاده، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، ۲۷۸-۲۷۷، ۲۲۷-۲۱۴.
- سردارنیا، خلیل‌الله (۱۳۹۱). جامعه‌شناسی سیاسی ایران، تهران: نشر میزان.
- سوری لکی، محمدعلی؛ سوری، ایرج (۱۳۹۵). روند نوسازی، تعارضات فرهنگی - مذهبی و فروپاشی حکومت پهلوی دوم، ژرفا پژوه، ۲(۶-۷)، ۷۰-۴۹.
- صباغ، صمد؛ راد، فیروز و رهنمایان، میترا (۱۳۸۹). بررسی تحلیلی اخلاق مدنی در جهان مدرن (با تأکید بر آرا و اندیشه‌های جامعه‌شناسان انتقادی و پست‌مدرن)، مطالعات جامعه‌شناختی، ۲(۶)، ۶۴-۴۵.
- عابدینی، حسن (۱۳۳۸). صدسال داستان‌نویسی در ایران (از ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۷)، جلد دوم، تهران: تندر.
- عمادی، روزبه (۱۳۹۱). درباره صادق چوبک، فرهنگ عمومی، دوره جدید (۹)، ۲۰۰-۱۹۵.
- غلامی، مجاهد (۱۳۸۶). سبک‌شناسی داستان‌های جمال‌زاده، ادبیات داستانی، شماره ۱۰۸، ۱۲۵-۱۱۶.
- فرخ‌نیا، مهین؛ بوریا زاده، فرزانه (۱۳۹۳). بررسی تطبیقی سنگ صبور صادق چوبک و میرامار نجیب محفوظ، ادبیات تطبیقی، ۶(۱۰)، ۲۵۴-۲۲۷.
- کاسی، فاطمه؛ طالبیان، یحیی و سیاهی پور، رحیمه (۱۳۹۳). تحلیل آثار صادق چوبک بر اساس جامعه‌شناسی ساخت‌گرا، مطالعات فرهنگ-ارتباطات، ۱۵(۲۵)، ۱۱۴-۸۹.
- کروسینسکی، یوداش تادیوش (۱۳۶۳). سفرنامه کروسینسکی؛ یادداشت‌های کشیش لهستانی عصر صفوی، ترجمه عبدالرزاق دنبلی، تهران: توس.
- لرنر، دانیل (۱۳۸۳). گذر جامعه سستی: نوسازی خاورمیانه، ترجمه غلامرضا خواجه سروی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- محمدی، نیره (۱۳۹۴). جلوه‌های ظلم‌ستیزی در طنز برخی نویسندگان معاصر، مطالعات ادبیات تطبیقی، ۹(۳۶)، ۶۱-۸۰.
- مهجور، علی (۱۴۰۱). مبادی اخلاق بعثت؛ پیش‌فرض‌های اخلاقی پذیرش دعوت پیامبر اکرم (ص)، اخلاق پژوهی، ۵(۱)، ۱۰۰-۷۷.
- میلانی، عباس (۱۳۸۲). تجدد و تجدد ستیزی در ایران: مجموعه مقالات، تهران: اختران.

نجف زاده، مهدی (۱۳۹۶). نقدی بر کتاب ادبیات و انقلاب: نویسندگان روس، جامعه‌شناسی ادبی انقلاب: رابطه متناقض نمای ادبیات و انقلاب، پژوهش‌نامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی، ۱۷(۸)، ۳۴۶-۳۲۵.

Cortina, Adela (2000), "Civil Ethics and the Validity of Law", *Ethical Theory and Moral Practice*, Vol. 3, No. 1, Pp. 39-55.

Parsons, Talcott (1951), *The Social System*, New York: Free Press.